

دکتر اکبر - اصغر تبریزی

درباره ذوق

از اندیشه‌های پراکنده « دنیس دیدرو (۱) » فیلسوف شهیر قرن هیجدهم فرانسه ، درباره نقاشی ، مجسمه سازی ، معماری و شعر . (از آثار کامل « دیدرو » ، جلد ۱۲ ، از صفحه ۳۳۵ تا ۳۳۸ برگزیده و ترجمه (دکتر) اکبر - اصغر تبریزی ، استادیار دانشگاه اصفهان .

شاعران هنرشناس و نقاش و نقاشان سخن‌سنج و شاعرند . يك نویسنده از دیدن تابلوهای مشاهیر هنر نقاشی همان اندازه بهره میگیرد که يك هنرمند از خواندن آثار بزرگ صاحبان قلم لذت میبرد .

تعداد داشتن استعداد کافی نیست چه استعداد بی حلیه ذوق ره به جایی نمیرد؛ من استعدادی بسیار در تقریباً تمام تابلوهای نقاشان « فلامان » می بینم ، اما اثری از ذوق در آنها مشاهده نمیکنم استعداد از تمام طبیعت کورکورانه تقلید میکند ، درحالیکه ذوق تنها جلوه هایی از آن را آگاهانه برمیگزیند . با این حال من سادگی و احیاناً زمختی در هنر را برظرافت و نازک کاری ترجیح میدهم و روی همین اصل است که يك اثر از « تنیه (۲) » را در برابر ده اثر از « واتو (۳) »

(۱) Denis DIDEROT.

(۲) TENIERS (نقاش فلامان ، قرون ۱۶ و ۱۷)

(۳) WATTERU (نقاش فرانسوی ، قرن ۱۷ = Antoine)

هوض نمی‌کنم و ایضاً « ویرژیل » را بیشتر از « فونتئل (۴) » می‌پسندم و در عین حال « ثوکریت (۵) » را به هر دوی آنها مرجح میدانم چرا که او ، هر چند عاری از ظرافت‌اولی می‌باشد ولی در عوض (واقع‌گرا تر) از او بوده و از تصنع دومی فرسنگها بدور است :

در اینجا سئوالی پیش می‌آید که برخلاف آنچه در وهله نخست مینماید ، چندان هم بی‌ربط نیست و آن اینکه : آیا با ضمیری آلوده و تباه میتوان صاحب ذوقی پاک و روان بود؟ و این سئوال ، پرسشهای دیگری را بدنبال خود می‌آورد : آیا میان آن ذوقی که بر اثر آموزش و معاشرت با بزرگان به دست می‌آید و آن که حاصل حس ذاتی راستی و درستی است هیچگونه فرق و تمایزی وجود ندارد؟ - آیا آن یکی پیوسته دستخوش تغییر و دگرگونی نیست؟ - آیا در رأس آن « قانونگذاری » را نمیتوان یافت؟ - و نازه این « قانونگذار » خود چگونه آدمی است؟

بعنوان مثال ، حس زیباییاتی نتیجه یک دوره مشاهدات و مکاشفات را طولانی است . و اما این مشاهدات را کی انجام داده‌اند؟ - در هر فرصت و در هر لحظه . همین مشاهدات و مکاشفات است که صاحب ذوق سلیم را از هر تجزیه و تحلیلی مستغنی می‌سازد چرا که او مدتها قبل از آنکه دلیل آنرا بداند حکم خود را صادر کرده است ، البته او گاهی بدنبال دلیل حکم خود

(۴) FONTENELLE (Bernard le Bovier de =

(نویسنده فرانسوی ، قرون ۱۷ و ۱۸ .

(۵) Theocrite = Theokritos: (۲۵۰-۳۱۵ قبل از میلاد) شاعر یونانی

میگردد بدون آنکه آنرا بیابد ولی با اینحال آن وجود دارد. بیاد دارم روزی را که در باغهای « تریانون (۵) » گردش میکردم. موسم غروب خورشید بود و هوا از عطر گلها آکنده. با خودهمی گفتم: « باغهای « تویلری (۶) » هم زیباست، اما اینجا را صفائی دیگر است. »

طبیعت معمولی و پست نخستین الگوی هنر بود لیکن کم کم موفقیت بدست آمده از تقلید طبیعت والاثر اهمیت (اصل گزینش) را در هنر بر ملا ساخت. بر اثر دقت روز افزون بر روی همین (اصل گزینش) بود که لزوم توجه به (اصل آراستن) پدید آمد، که همانا عبارت از دستچین کردن زیباییهای پراکنده طبیعت از اینجا و آنجا و جمع نمودن آنها در پیکر يك «شاهد» است؛ اما اینکه چگونه میان آنها عناصر برگزیده از الگوهای گوناگون توانستند الفت و وحدت ایجاد نمایند، خود کار بزرگی بود که تنها «زمان» از عهده انجام آن بر میآمد.

همگان به این حقیقت معترفند که ذوق بر تمام قواعد و اصول تقدم دارد اما کمتر کسی بر دلیل آن واقف است. آری، ذوق، ذوق سلیم، همسن و سال دنیا، بشر و فضیلت بشری است. گذشت قرون و اعصار تنها موجب تکامل و تعالی آن گشته است.

(۵) Trianon =

(۵) نام دو کاخ بزرگ و کوچک در قصر سلطنتی ورسای که بترتیب در قرن ۱۷ و

۱۸ بنا گردید.

(۶) Tuileries =

(۶) قصری واقع در ساحل راست رود سن پاریس که ساختمان آن در قرن ۱۶ آغاز گردید.

من در اینجا از ارسطو پوزش می‌خواهم از اینکه نمیتوانم با او در این فکر خطا که کمال آثار هنری را در گرو پیروی آنها از یک رشته قواعد و اصول خشک میدانم، بقسمیکه تو گوئی میتوان شیوه‌های بیشمار کشف و ارائهٔ زیباییها را در قالبی محدود نمود - موافق و همداستان باشم. چه، تقریباً هیچ قاعده و اصلی در عالم هنر وجود ندارد که نبوغ هنرمند نتواند آنرا نقض بکند البته پر واضح است که خیل بردگان قواعد و اصول در عین تحسین قلبی از کار این هنرمند لب به تکفیر او خواهند گشود. این قواعد و اصول چه بسا هنر را به یک چیز بکنواخت و مبتذل بدل ساخته‌اند و من واقعاً نمیدانم آنها، بجای آنکه فایده‌ای برای هنر داشته باشند، تا چه اندازه برایش زیان بخش نبوده‌اند. ناگفته نماند که آنها گاهی بداد هنرمندان عادی و کم مایه رسیده‌اند در حالیکه همواره مزاحم و موی دماغ هنرمندان با نبوغ بوده‌اند: ..

اعتقاد من بر این است که ما بیشتر از آنچه میبایست لفظ میداشتیم احساس داریم: چه بسیار چیزهایی که حس شدند ولی هرگز نامشان بر زبان نیامد! از این قبیل چیزها زمینه‌های اخلاق و معنویات، شعر و هنرهای زیبا فراوان میتوان یافت. من اقرار میکنم که هرگز نتوانستم احساسی را که از دیدن مجسمه « ونوس مدیسیس » و از مطالعهٔ « آندرین (۷) » « ترانس » به من دست داد، بیان نمایم. شاید بهمین دلیل باشد که این آثار همیشه برای من تازگی دارند: به خاطر سپردن چیزی بدون یاری الفاظ تقریباً محال است و از طرف دیگر بیان دقیق و کامل احساس تنها بوسیلهٔ الفاظ نیز تقریباً همیشه غیر ممکن میباشد. معمولاً انسان آنچه که حس میکند ولی نمیتواند بیان نماید را

(۷) نمایشنامهٔ کمدی ترانس، شاعر روم باستان = L'Andrienne (۷)

بعنوان راز خویش تلقی میکند. باز شناختن آدمی که پر از احساس است ولی بیان شیوا ندارد از آدمی که بسی خوش بیان است ولی خالی از احساس، کاری بس سهل میباشد...

کار احساس در پیدا کردن بیان مناسب کاری بس دشوار است و هر چند در نکاپوی آن رنج بسیار میبرد ولی با این حال یا زبانی الکن نصیبتش میکردد و یا از شدت بیتابی بارقه نبوغی از وی به بیرون میجهد. البته این بارقه نبوغ خود احساس نیست؛ لیکن در پرتوش میشود آن را مشاهده نمود. يك لفظ ناخوش و يك اصطلاح عجیب و ناموزون چه بسا برای من آموزنده تر از ده عبارت شیوا و مسجع بوده است:

هیچ منظره‌ای در دنیا مضحکتر و درعین حال متداولتر از این نیست که ابلهی بخیال خویش در صدد آن بر آید که فرزانه حکیمی را از غرقاب تفکرش برهاند و به ساحل نجاتش برساند! آهای ابله نادان، وی را به حال خود بگذار چه او خود، دیر یا زود، لفظ مناسب را جهت بیان احساس درونی خویش پیدا خواهد کرد و تازه وقتی آنرا بر زبان خواهد آورد، بیچاره تو که چیزی از آن درک نخواهی کرد! ..

پایان

نام عبید زاکانی که یکی از نوابغ بزرگان ایران و وجودی تا يك اندازه شبیه بنویسنده بزرگ فرانسوی (ولتر) است در پیش يك مشت مردم هزل پرست یا بیخبر بهره درائی و هزالی شهرت کرده و او را هجاگو و جهنمی شمرده‌اند. (کلیات عبید زاکانی)